**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نود و نهم\_ 25 فروردین 1400**

**[ادامۀ تشریح اشکال دوم محقق خویی]**

محقق نائینی معتقد بود که نماز با تیمم، بدل است از نماز مع الوضوء در حالی که تطهیر بدن من الخبث بدل ندارد، و ما له بدل، نماز با طهارت حدثیه است و ما لیس له البدل مقدم است، بر ما له البدل.

محقق خویی معتقد است، طهارت خبثیه نیز بدل دارد، و آن این است که ما یا طبق یک نظر با بدن نجس نماز بخوانیم و طبق یک نظر عریانا. پس طهارت خبثیه هم له بدل. این از یک سو و یک اشکال.

از سوی دیگر اشکال دوم مرحوم خویی است است اساسا درگیری بین نماز با طهارت حدثیه یا نماز با طهارت خبثیه، درگیری به نحو تزاحم نیست، با بیانی که مفصلا با اضافاتی جلسۀ گذشته عرض کردیم. تقریر تعارض به نظر ایشان این است که علی القاعده با انتفاع شرط مشروط هم منتفی است، و اگر شرط طهارت ممکن نشد، هم طهارت حدث و هم خبث، نماز باید از من ساقط باشد، آن نماز هم ساقط شده است، اما یک دلیل ثانوی داریم، که نماز در هیچ حالی ساقط شدنی نیست، و یجب علیّ الصلاة، منتهی نمی­دانم این وجوب تعلق گرفته است به وضو در عین آن­که نمازم نجس باشد، یا تعلق گرفته به نماز با تیمم، در حالی که من الخبث تطهیر کرده باشم، محال است بتوانم هر دو شرط را با یکدیگر بیاورم، شک دارم آن­چه شارع بر من جعل کرده است، کدام است و این یعنی تعارض دو دلیل و در چنین جایی اعمال قواعد باب تعارض کرد، نه تزاحم، ملاک ملک تعارض است، پس چه باید کرد، باید نگاه کرد به دلیل شرطیت وضوء و نیز نگاه کرد به دلیل شرطیت طهارت از خبث. هم دلیل شرطیت طهارت من الحدث را باید نگاه کنیم، هم دلیل شرطیت طهارت من الخبث را. از این سه حال خارج نیست:

یا هر دو بالعموم دلالت دارند، از ادوات دال بر عموم بکار برده شده، مثلا کل صلاة یجب فیها الطهارة من الحدث، این از یک سوء و کل صلاة یجب فیها الطهارة من الخبث.

صورت دوم؛ هر دو بالاطلاق است، یعنی با اجرای مقدمات حکمت اطلاق­گیری می­کنیم مثلا هر دو به این نحوه است که یجب الطهارة من الحدث فی الصلاة. یجب الطهارة من الخبث فی الصلاة. مطلقا هم هست یعنی چه طهارت من الحدث شرط باشد یا نباشد، طهات من الخبث شرط است، از آن طرف هم قصه از همین قرار است.

صورت سوم یکی بالعموم باشد یکی بالاطلاق. مثلا بگوید «کل صلاة یجب فیها الطهارة من الحدث» بعد بگوید یجب فی الصلاة الطهارة من الخبث» یا به عکس، در خبث کل را بیاورد.

بالاخره از این سه حال خارج نیست یا هر دو بالعموم است یا هر دو بالاطلاق است یا یکی بالعموم و دیگری بالاطلاق. اگر این صورت سوم بود، دو مبنا است، یعنی اگر یکی بالعموم بود، یکی بالاطلاق، آن دلیلی که شرطیت را با عموم اثبات می کند، طبق یک مبنا بر دلیلی که شرطیت را با اطلاق اثبات می کند، مقدم است. العموم مقدم علی الاطلاق. از مرجحات باب تعارض.

عده­ایی این مبنا را قبول ندارند، خب طبیعتا نوبت به تساقط می­رسد یا تخییر بنابر مسلک­هایی که در باب تعارض هست، اما اگر هر دو بالعموم بودند در این­جا اگر مرجحات دیگری از مرجحات باب تعارض بودف به آن اخذ می کنیم، اگر مرجحی نبود، علی المبنا که آیا در جایی که احدُ المتعارضین بر دیگر ترجیح ندارد، نوبتبه تساقط می رسد، یا نوبت به تخییر؟ علی المبنا،

صورت سوم آنجایی که هر دو بالاطلاق باشند، این­جا باز علی المبنا است، عده­ایی می گویند باید در تعارض اطلاقین هم سراغ مرجحات باب تعارض برویم، عده ایی می گویند نه. خود مرحوم خویی قائل به رجوع به مرجحات باب تعارض، در تعارض اطلاقین نیست. طبیعتا وقتی مرجحی نبود باز علی المبنا یا تخییری می شویم یا تساقط و قواعد باب تساقط را اجرا می کنیم.

این تمام توضیح فرمایش مرحوم خویی.

**[تأمل آیت الله وحید بر این اشکال]**

شیخنا الاستاد دامت برکاته چنان­که در اشکال اول مرحوم خویی به مرحوم نائینی تأمّل داشت، در این اشکال هم تأمّل دارد در عین این که معتقد است این فرمایش محقق خویی از جهات فنی و اسلوب اصولی فی غایة القوة و الاتقان و المتانة است. اما در عین حال حق را از نظر خودشان ما ذهب الیه المحقق نائینی می دانند. و آن این است که نباید فرماموش کرد که خطابات شرعیه با عرف مردم القاء شده است و مرتکزات عرفیه همواره قرائنی هستند که خطابات شرعیه را دربرگرفته­اند، نمی­توان یک خطاب شرعی را، از ارتکازات عقلائیه و عرفیه منها کرد، **لیس للفقیه فی موارد الخطابات الشرعیه التخلی عن الارتکازات العرفیة** و هرگز جایز نیست بین خطاب و خصوصیات مخاطب تفکیک قائل شد، این خلاف قاعدۀ عقلائیه در محاورات است.

(داخل پرانتز عرض می کنم، نقل است از مرحوم محقق اصفهانی با آن دقت­های عقلانی که در اصول از او مشاهده می­کنید که گاهی به بازار حویش در نجف می­رفته است و از مردم کوچه و بازار می­پرسیده است اگر چنین چیزی به شما بگویند چه می­فهمید؟ این را قرینه برای فهم کلمات شارع قرار می­داده است. البته لنا فی هذا المجال کلام و تأمّل که بحثش این جا نیست.)

بنابراین باید خطابات شرعیه را با توجه به خصوصیات مخاطب معنا کرد و با عنایت به ارتکازات عرفیه روایات را تفسیر کرد، این مقدمه.

آن­چه بر ما واجب است مرکبی ارتباطی یعنی از من تکبیر الاحرام به تنهای نخواسته اند، قرائت به تنهایی نخواسته اند، این اجزاء باید با یک دیگر آورده شود، تا آن اثری که بر نماز مترتب است، حاصل شود، هر جزئی، هر شرطی از مرکب ارتباطی فوت کند، غرض فوت می­شود، این تا این­جا

**و لکنّ الشارع فی خصوص باب الصلاة لم یرفع الید عنها حتی مع انتفاع بعض الاجزاء و الشرائط،**

در نماز ما می دانیم حتی با انتفاع شرطی یا جزئی به من نگفته است نماز از تو ساقط شده است بلکه فرموده است نماز در هیچ حالی ساقط شدنی نیست.

**فنستکشف، من هذا الدلیل الثانوی أن الغرض ذو مراتب مرتبةٌ کاملةٌ و هی قائمة بجمیع الاجزاء و الشرائط و مرتبة ناقصة و هی قائمة بالناقص من الاجزاء و الشرائط.**

به طور مثال اگر کسی پیش طبیبی رفت به او دستور داد معجونی از 10 جزء طبق شرائط خاصی تهیه کند، مخلوط کند و بخورد و بعد گفت، اگر یکی دو جزء از این معجون هم نبود، بقیه را تهیه کن، اگر این جزء با شرطی که برای تو کردم، محقق نشد، آن مرکب را بیاور و لو آن شرط نباشد، این جا عرف می­گوید پس این طبیب دو غرض دارد، دارای مراتب. اگر توانستم آن معجون کامل من حیث الاجزاء و الشرائط را تحویلش بدهم، استفاده کنم، بسیار عالی اما مرتبۀ ضعیف­تر این که عده ایی از این ها را بیاورم.

حال من از آن طبیب شنیده­ام که جزء دوم مهم­تر است از جزء سوم در این معجون، شرط اول مهم­تر است از شرط دوم در این ­معجون، اگر امرم دائر شد یکی از این دو جزء را بیاورم، هر دو را نمی توانم، یکی از این دو شرط را بیاروم، هر دو را نمی توانم، می­دانم که طبیب این را اهم از آن قرار داده است، در این­جا عقلاء اهم را بر مهم مقدم می­کنند.

اگر دیدم همین طبیب من گفت، جزء باء یک مشابه و بدل دارد و آن جیم است اما جزء الف بدل ندارد و من باید یا الف را باید بیاورم و یا باء را. عقلا می­گویند این جا الف را بیاور با جیم، چون بالاخره مرتبه­ایی از غرض مولا را حاصل کرده­ایی، مرحوم خویی که اشکال می کند به مرحوم نائینی این نگاه عقلائی و این ارتکاز عقلائی را چه می­کند؟ ما هم قبول داریم که عقلا المرکب بنتفی بانتفاء جزئه و این نماز دیگر آن نماز اولیه نیست اما وقتی فرمود **الصلاة لا تترک بحال** می فهمیم غرض ذو مراتب است و هر جا غرض ذو مراتب بود، این بیان عقلائی می فهمیم اهم بر مهم و از جمله ما لیس له البدل با ما له البدل مقدم است.

باز فرمایش استاد نیاز به توضیح بیشتر دارد و بعد ببینیم میان کلام این سه عَلم چه باید گفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .